

به مناسبت چهل و سومین سالگرد تاسیس حزب کمونیست ایران!

بهرام رحمانی
bahram.rehmani@gmail.com

مقدمه

۱۱ شهریور ۱۴۰۵، چهل و سومین سالگرد تاسیس حزب کمونیست ایران است. در این روز، پیش از هر چیز، یاد و خاطره همزمان و همه انسانی‌هایی را گرامی بداریم که آگاهانه در میدان مبارزه در راه آرمان‌رهایی، آزادی، برابر و عدالت اجتماعی، جان خود را فدا کردند. به آنان که در زندان‌های مخوف جمهوری اسلامی زیر وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها جان باختند و یا در دادگاه‌های چند دقیقه‌ای بدون حق دفاع و وکیل، به دار آویخته شدند و یا با گلوله‌های سربی آدم‌کشان حکومت جا دادند. یا در سنگرهای مقاومت انقلابی کردستان، در صفوف پیشمرگه‌های کومه‌له، در نبرد رو در رو با دشمن جان باختند، درود بفرستیم. هم‌چنین به مقاومت و پایداری خانواده‌های مقاوم و سربلند آنان ادای احترام کنیم.

مقاومت همه زندانیان سیاسی که در برابر دستگاه سرکوب ایستادگی کرده‌اند، ارج نهاده و امیدواریم هرچه زودتر، درهای زندان‌ها با قدرت مردم شکسته شود و این انسان‌ها رنج‌دیده و مقاوم و مبارز به عرصه مبارزه جامعه و آغوش خانواده‌هایشان بازگردند.

در این مطلب، به شرایط سیاسی و دوران حقان و سرکوب و اعدام سنگین و نفس‌گیر سال‌ها ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲، یعنی در مقطع تشکیل حزب کمونیست ایران هم می‌پردازم تا جسارت و شهامت و عزم تشکیل‌دهندگان این حزب و حامیان در آن شرایط تاریک و مهلک را نشان دهم.

سال ۱۳۶۲ هجری شمسی (مصادف با سال‌های ۱۹۸۳-۱۹۸۴ میلادی) یکی از تاریک‌ترین و بحرانی‌ترین دوره‌ها در تاریخ معاصر ایران پس از انقلاب ۱۳۵۷ به شمار می‌رود که با سرکوب‌های گسترده سیاسی، اعدام‌های گروهی و فضای شدیداً امنیتی همراه بود.

در چنین شرایطی، تشکیل حزب کمونیست، جان تازه‌ای به جنبش‌ها، فعالین سیاسی کمونیست و سایر سازمان‌ها و احزاب چپ داد و مبارزه طبقات طبقه کارگر را تقویت کرد.



اوضاع عمومی سال ۱۳۶۲ و در مقطعی که حزب کمونیست ایران شکل شد

پس از حوادث سال‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱، حاکمیت در سال ۱۳۶۲ روند تصفیه و یک‌دست‌سازی فضای سیاسی را با شدت تمام ادامه داد. در جدول زیر محورهای اصلی سرکوب‌های این سال خلاصه شده است:

محورهای اصلی شرح و اقدامات و رویدادها

سرکوب جنبش انقلابی کردستان: سرکوب جنبش انقلابی کردستان از همان روزها نخست به حاکمیت رسیدن جمهوری اسلامی آغاز شد. دجنگ‌های خونین نیروهای وابسته به حکومت در مناطق کردنشین به اوج خود رسید.

اما در خرداد ۱۳۶۲، ۵۹ جوان کُرد در مه‌آباد به اتهام همکاری با احزاب معارض به صورت دسته‌جمعی اعدام شدند.

سرکوب حزب توده: در اردیبهشت ۱۳۶۲، با اعترافات اجباری رهبران حزب توده (مانند نورالدین کیانوری) در تلویزیون، این حزب رسماً غیرقانونی اعلام شد و صدها تن از اعضا و کادرهای آن بازداشت، شکنجه و بعدها اعدام شدند.

تسویه ارتش: موج دستگیری‌ها به سازمان نظامی حزب توده (شبکه مخفی افسران) رسید و ناخدا افصلی (فرمانده نیروی دریایی) به همراه جمعی از افسران بلندپایه ارتش در اسفند ۱۳۶۲ اعدام شدند.

تداوم دستگیرها و اعدام‌ها: دستگیری، شکنجه و اعدام اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق، سازمان پیکار، سازمان‌های فداییان خلق (اقلیت) و دیگر سازمان‌های چپ با تکیه بر احکام دادگاه‌های انقلاب به ریاست حاکمان شرع همچون اسدالله لاجوردی تداوم یافت.

تاسیس وزارت اطلاعات: در مرداد ۱۳۶۲، قانون تاسیس وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران در مجلس تصویب شد تا دستگاه‌های مختلف امنیتی منسجم‌تر شده و کنترل امنیتی جامعه ساختاریافته‌تر شود.

...

این سرکوب‌ها هم‌زمان با جنگ ایران و عراق رخ می‌داد و حکومت با استفاده از فضای جنگی، هرگونه مخالفت داخلی را به عنوان «ستون پنجم دشمن» قلمداد و سرکوب می‌کرد:

۱۲ خرداد ۱۳۶۲؛ یادمان جنایت سازمان‌یافته جمهوری اسلامی در مه‌آباد

از تیرباران ۵۹ جوان تا تداوم کارزار سراسری علیه اعدام

صبح روز ۱۲ خرداد ۱۳۶۲، مردم مه‌آباد با اعلامیه‌ای روبه‌رو شدند که حمیدرضا جلالی‌پور، فرمانداری جمهوری اسلامی در سطح شهر پخش کرده بود؛ اعلامیه‌ای که خبر از یکی از هولناک‌ترین جنایت‌های دهه شصت می‌داد: اعدام دسته‌جمعی ۵۹ نفر از جوانان و مردم مه‌آباد.

در میان جان‌باختگان، نوجوانان زیر ۱۸ سال، دانش‌آموزان و جوانانی دیده می‌شدند که ماه‌ها پیش توسط نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی از خیابان‌ها، محل کار و خانه‌هایشان ربوده شده بودند. خانواده‌های آنان ماه‌ها در جست‌وجوی عزیزان‌شان بودند، بی‌آن که اطلاعی از محل نگهداری یا سرنوشت‌شان داشته باشند. حکومت نه تنها آنان را مخفیانه اعدام کرد، بلکه محل دفن بسیاری از آنان را نیز اعلام نکرد تا زخم این جنایت برای همیشه بر قلب خانواده‌ها باقی بماند.

این کشتار از فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۲ زمینه‌سازی شده بود؛ زمانی که نیروهای نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی در مه‌آباد و شهرهای کردستان موج گسترده‌ای از دستگیری و آدم‌ربایی را آغاز کردند. اتهام همیشگی و نخ‌نمای «وابستگی به احزاب و گروه‌های سیاسی» بهانه‌ای برای اعدام‌های گسترده بود؛ همان اتهامی که طی چهار دهه گذشته هزاران زندانی سیاسی و معترض را به جوخه‌های اعدام سپرده است.

در راس حکومت آن زمان، خمینی و مجموعه‌ای از مسئولان حکومتی از جمله هاشمی رفسنجانی، میرحسین موسوی و دیگر کارگزاران جمهوری اسلامی قرار داشتند. در پرونده این جنایت، نام حمیدرضا جلالی‌پور، فرماندار وقت مه‌آباد و از چهره‌های موسوم به «اصلاح‌طلب» نیز ثبت شده است؛ واقعیتی که بار دیگر نشان می‌دهد سرکوب و کشتار در جمهوری اسلامی، مستقل از جناح‌بندی‌های حکومتی، بخشی از ماهیت این نظام بوده است.

جمهوری اسلامی تنها ۵۹ انسان را تیرباران نکرد؛ بلکه تلاش کرد حافظه یک نسل را دفن کند. اما مردم کردستان با اعتصاب عمومی تاریخی ۱۷ خرداد ۱۳۶۲، پاسخی کوبنده به این جنایت دادند. با فراخوان مشترک کومه‌له، حزب دموکرات کردستان ایران و ماموستا شیخ عزالدین حسینی، شهرهای کردستان یکپارچه تعطیل شد و مه‌آباد چندین روز در اعتصاب ماند. این نخستین اعتصاب عمومی هماهنگ‌شده در کردستان بود؛ تجربه‌ای تاریخی که بعدها در اعتراضات سراسری، از خیزش‌های دی‌ماه تا جنبش «زن، زندگی، آزادی»، بار دیگر به ابزاری نیرومند علیه سرکوب و اعدام تبدیل شد.



عکس تعدادی از تبعیدی‌های اهل مهاباد و بوکان در شهر دامغان در استان سمنان. از تاریخ و محل دقیق عکس، اطلاعی در دست نیست

مجازات جمعی و خانوادگی در کردستان

در حکومت جمهوری اسلامی ایران به مدت چند دهه به انواع مختلف اجرا شده است تا هزینه مخالفت و میزان بازدارندگی فعالیت‌های مخالفان را افزایش دهد. تهدیدها، بازداشت‌ها، زندان، ایجاد فشار برای همکاری با حکومت، محرومیت از تحصیل و فشار اقتصادی بر خانواده‌های فعالان سیاسی، اجتماعی، و مدنی و حتی خبرنگارانی فعال خارج از ایران به دلیل تداوم این گونه فشارها و محرومیت‌ها، به واقعیت زندگی تبدیل شده‌اند. کشتار و مجازات جمعی کردهای ایران، گاهی اوقات به صورت مرگبار، اغلب کم‌تر گزارش شده و یا حتی نادیده گرفته شده است. به عنوان مثال، کشتار روستای قارنا در سال ۱۳۵۸ موردی از تنبیه جمعی بود که منجر به کشته شدن بیش از چهل غیرنظامی در رده‌های سنی مختلف شد. این افراد در این روستا به دلیل نزدیکی آن‌ها به محل درگیری مرگبار با یک گروه مسلح کردی توسط سپاه پاسداران، کشته شدند. این کشتار در دوران بحران سیاسی همراه با افزایش درگیری‌های مسلحانه بین دولت و نیروهای مخالف کردی رخ داد [۴]. اما سایر اشکال تنبیه خانوادگی، مانند تبعید انبوه خانواده‌های فعالان کرد در سال ۱۳۶۲ و سختی‌های اجتماعی و اقتصادی که بر آنها تحمیل شد، تقریباً به طور کامل نادیده گرفته شده‌اند. سال ۱۳۶۲، همانطور که در گزارش مهرماه ۱۳۶۲ فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر (FIDH) تخمین زده شده است، بین ۱۳۰۰ تا ۱۵۰۰ کرد بدون محاکمه و اطلاع قبلی به زور تبعید شده و تقریباً دو سال در شرایط سخت زندگی کردند. طبق این گزارش، تا ۱۸ شهریور همان سال حدود ۳۰۰ خانواده به این طریق تنبیه جمعی شدند. ۹ خانواده در ماه مارس (برابر با ۱۰ اسفند ۱۳۶۲ تا ۱۱ فروردین سال ۱۳۶۲) از سقز به پولادشهر و ۴۳ خانواده در ۲۴ خرداد از مهاباد به رفسنجان، دانوجان، یزد و سمنان تبعید شدند. همه این شهرها بیش از ۱۰۰۰ کیلومتر از محل زندگی خانواده‌های تبعیدی فاصله داشتند.

قربانیان و شاهدان عینی، تبعیدها اجباری، به ویژه از شهرهای مهاباد و بوکان به شهر دامغان، مصاحبه کرده است. شهادت‌های آن‌ها نشان می‌دهد که با وجود عدم مشارکت آن‌ها در فعالیت‌های سیاسی، سختی‌های زیادی به خانواده‌های کرد در نتیجه این تبعید اجباری تحمیل شده است. در چندین شهادت، قربانیان تبعیدها را بدون اطلاع قبلی و بدون هیچ گونه اتهام یا حکمی توصیف می‌کنند.

آقای محمد فرهادزاده، اهل بوکان، در زمان تبعید خانواده‌ها از بوکان به دامغان، ۱۵ سال سن داشت و دانش‌آموز بود. در اوایل سال ۱۳۶۲، چند ماه قبل از تبعید خانواده‌ها، عمویش که پیشمرگه سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومه‌له) بود، کشته شد. (مصاحبه بنیاد برومند - ۵ بهمن ۱۳۹۹)

علی کریمی اهل مهاباد است که در زمان تبعید خانواده‌ها از مهاباد به دامغان، پیشمرگه کومه‌له بود. خانواده آقای کریمی از هواداران فعال این حزب در مهاباد بودند. خواهر آقای کریمی، نرمین کریمی، در ۱۱ آبان ۱۳۶۲ در زندان ارومیه اعدام شد. کریمی که پدر و مادرش هر دو دستگیر و به دامغان تبعید شدند، به بنیاد برومند گفت: (مصاحبه با بنیاد برومند - ۵ بهمن ۱۳۹۹):

در اوایل تیرماه ۱۳۶۲، یک خودروی پیکان آبی رنگ که همه مردم شهر می‌دانستند متعلق به وزارت اطلاعات است، (فردی) نامه‌ای به پدرم داد که در آن نوشته شده بود پسر شما، خالد فرهادزاده، یکی از آن‌ها (یک ضد انقلاب) است و علیه جمهوری اسلامی اسلحه برداشته است و ما از

شما می‌خواهیم که او را به برگشتن تشویق کنید و با او صحبت کنید تا به آغوش اسلام برگردد و زیر سایه اسلام زندگی کنند. در آن نامه هم‌چنین نوشته شده بود اگر فرزند شما برنگردد، عواقب آن را خواهید دید.

ساعت ۸ شب، ۱۰ مامور به خانه ما هجوم بردند و سعی کردند ما را با خود ببرند. من توانستم فرار کنم و خودم را به پدربزرگم که یکی از بزرگان و معتمدین بوکان بود برسانم... آن شب ده‌ها پاسدار به همین ترتیب به خانه‌های حدود ۲۵ یا ۳۰ خانواده رفتند و همه آن‌ها را به دامغان تبعید کردند. اکثر این خانواده‌ها تا آن‌جا که من می‌دانم فرزندی داشتند که از اعضای کومه‌له یا حزب دمکرات کردستان ایران بودند. این خانواده‌ها فقط توانستند وسایل شخصی محدودی مانند مقداری لباس را با خود ببرند. ابتدا آن‌ها را سوار خودروهای سپاه کردند و سپس حدود ساعت سه بامداد با اتوبوس به دامغان منتقل شدند.»

شاهدان به بنیاد برومند گفتند که پس از ورود به دامغان، آن‌ها در یک شرایط بد برای زندگی اسکان داده شدند، از جمله مجبور شدند که همراه با بقیه خانواده‌های تبعیدی در یک مدرسه متروکه زندگی کنند.

خانم حفصه دباغی، اهل مهاباد است که در زمان تبعید خانواده از مهاباد به دامغان به مدت ۲۰ تا ۲۲ ماه، معلم دوره ابتدایی بود، در مصاحبه با بنیاد برومند (۱۳ دی ۱۳۹۹) گفت: خانواده‌ها در طول مدت اقامت خود در دامغان هیچ گونه غذا، آذوقه یا کمک مالی دریافت نکردند...

اعدام ۵۹ جوان و نوجوان در سال ۱۳۶۲

اعدام ۵۹ جوان و نوجوان مهابادی، یادآور یکی از سیاه‌ترین صفحات تاریخ معاصر کردستان است. در دوازدهم خرداد سال ۱۳۶۲، جمهوری اسلامی ایران در اقدامی بی‌رحمانه، ۵۹ تن از جوانان و نوجوانان مهاباد را اعدام کرد. این واقعه هولناک، ۴۲ سال پیش رخ داد و هنوز هم داغ آن بر دل مردم کردستان تازه است.

بسیاری از این افراد، تنها به دلیل حضور در خیابان‌های شهر، دستگیر و به گروگان گرفته شده بودند. در میان اعدام‌شدگان، نوجوانان زیر ۱۸ سال و حتی دانش‌آموزان دبیرستانی نیز به چشم می‌خوردند.

این اقدام بی‌رحمانه، در پی کشته‌شدن «محمد بروجردی»، فرمانده اصلی عملیات سپاه در غرب ایران، صورت گرفت. مقامات وقت، از جمله میرحسین موسوی، نخست‌وزیر وقت، و هاشمی رفسنجانی، به شدت علیه سازمان‌های سیاسی کردستان موضع گرفتند و خواستار برخورد قاطع با آنان شدند. محسن رفیق‌دوست، وزیر وقت سپاه پاسداران نیز، از انتقام‌گیری سخن گفت. حکومت با اعدام این جوانان بی‌گناه، قصد ارباب مردم و انتقام‌گیری از مقاومت مردم کرد را داشت.

در آن روز سرنوشت‌ساز، فرمانداری مهاباد با صدور اعلامیه‌ای، اسامی ۵۹ اعدام‌شده را منتشر کرد. این واقعه، نه تنها برای مردم مهاباد و تمام کردستان، بلکه به نمادی از ظلم و ستم حکومت تبدیل شد.

اسدالله لاجوردی دادستان انقلاب اسلامی مرکز

در نیمه دوم فروردین ۱۳۶۱ و در جریان مراسم اعتراف‌گیری از حسین روحانی، یکی از رهبران سازمان پیکار توسط لاجوردی در حسینیه اوین، واقعه‌ای اتفاق افتاد که می‌توانست هشدار جدی‌ای باشد.

در جریان سخنرانی روحانی، صحبت‌های او که در زیر شکنجه درهم شکسته بود به‌طور متناوب با شعار «جماران گلباران، روحانی تیرباران» قطع می‌شد. پس از مدتی لاجوردی که متوجه شده بود جدای از تواین زندان عده دیگری نیز این شعار را به شکلی کوبنده می‌دهند، میکروفون را گرفت و با خنده خطاب به شعاردهندگان گفت: «نگران نباشید تا سال دیگر کیانوری را هم پشت همین تریبون خواهیم آورد.»

حسین روحانی و سازمان پیکار از مخالفان اتحاد جماهیر شوروی و حزب توده به شمار می‌رفتند و در تبلیغات حزب توده «ترپچه‌های پوک» و «مارکسیست‌های آمریکایی» معرفی می‌شدند. در واقع حزب توده اضمحلال و فروپاشی سازمان پیکار و اعتراف به شکست رهبران آن را نشانه صحت و درستی تحلیل‌های خود ارزیابی می‌کرد.

در این تاریخ نیروهای امنیتی و اطلاعاتی موفق شده بودند ضربات مهلکی به سازمان مجاهدین، پیکار، فداییان اقلیت، راه‌کارگر و دیگر سازمان‌های سیاسی وارد کرده و نیروهای نظامی در جبهه‌های جنگ پیروزی‌های متعددی به‌دست آورده بودند و نظام سیاسی نسبت به سال قبل از ثبات نسبی برخوردار شده بود. در چنین شرایطی توجه دادستانی و سپاه پاسداران بیش از پیش به تعیین تکلیف کردن با حزب توده جلب می‌شد. آن‌ها دیگر تحمل چنین حزبی را لازم نمی‌دیدند و طبیعی بود که به دنبال حذف آن از صحنه سیاسی باشند.

در نیمه دوم فروردین ۶۱، اسدالله لاجوردی دادستان انقلاب اسلامی مرکز در جریان یکی از برنامه‌هایی که در حسینیه اوین برگزار می‌شد در پاسخ به سؤال کتبی اعضا و هواداران حزب توده و فدائیان اکثریت در مورد دلیل دستگیری‌شان با توجه به حمایت و پشتیبانی این دو گروه از جمهوری اسلامی، خط مشی دادستانی را در برخورد با نیروهای این دو جریان که می‌رفتند در هم ادغام شوند چنین برشمرد: «امروز فرخ(فرخ نگهدار) این‌جا بود به او گفتم فعالیت تشکیلاتی حزب توده و فدائیان اکثریت ممنوع است. چنانچه فردی از شما در ارتباط تشکیلاتی دستگیر شود او را نگاه خواهیم داشت تا با ارائه چارت تشکیلاتی کلیه اطلاعاتش را به مقامات دادستانی بدهد.»

در ۲۶ فروردین ۱۳۶۱ چند روز بعد از هشدار لاجوردی، در یورش به دفتر انتشارات حزب توده واقع در خیابان حافظ، محمد پورهرمزبان مسئول انتشارات حزب و تعدادی از کادرهای آن دستگیر شدند اما حزب توده همچنان به حمایت از «خط امام» ادامه داد و آقای کیانوری در نشست پرسش و پاسخ ۲۰ شهریور ۶۱ با خواندن شعر گونه‌ای با این مصرع از کامروایی حزب سخن گفت:

«توده‌ای هستیم و همراه امام، ماندگارم که زمان است به کام»

در آذرماه ۱۳۶۱، روزنامه جمهوری اسلامی به نقل از سیدحسین موسوی تبریزی حزب توده را «منحله» نامید. در اواخر دی‌ماه ۶۱ علی عمویی به دیدار لاجوردی در اوین رفت و یک بار دیگر سیاست‌های حزب در حمایت از نظام را برای او تشریح کرد. اما کم‌تر از سه هفته بعد در تاریخ ۱۷ بهمن ۱۳۶۱ بیش از ۵۰ نفر از اعضای رهبری و کادرهای فعال آن از جمله نورالدین کیانوری، مریم فیروز، منوچهر بهزادی، ابوتراب باقرزاده، عباس حجری، اسماعیل ذوالقدر، رضا شلتوکی، تقی کی‌منش، علی عمویی، عبدالحسین آگاهی، احمدعلی رصدی، مهدی کیهان، رفعت محمدزاده، آصف رزم‌دیده، صابر محمدزاده، هوشنگ ناظمی، ملاحسن قزلچی، کیومرث زرشناس، فاطمه ایزدی و... توسط سپاه پاسداران به اتهام جاسوسی دستگیر و در زندان کمیته مشترک(توحید) به زیر شکنجه برده شدند.

حزب توده از روزهای نخست انقلاب ۱۳۵۷، حامی جمهوری اسلامی به ویژه «خط امام» شد. اما در سال ۶۱ و ۶۲ دیگر به وضوح اراده حاکمیت در سرکوب خود را می‌دید، اما با این حال در اطلاعیه‌های رسمی مدعی بود که «جریان راست» حاکمیت در صدد ضربه به حزب توده و «خط امام» است.

برخلاف تبلیغات حزب توده، ضربه مزبور توسط اطلاعات سپاه پاسداران وارد شده بود و نه دادستانی انقلاب که به مؤتلفه و جناح بازار نزدیک بود و حزب توده به خوبی از آن آگاه بود.

در هفتم اردیبهشت ۱۳۶۲، در عملیاتی با اسم رمز «حضرت علی» حدود ۱۷۰ نفر از کادرهای حزب در تهران و ۵۰۰ نفر در شهرستان‌ها و از جمله احسان طبری، فرج الله میزانی، بهرام دانش، رحمان هاتفی، احمد دانش، حسین جودت، انوشیروان ابراهیمی، هدایت‌الله معلم، هدایت‌الله حاتمی، محسن علوی، علی گلاویز، جواد ارتشیار، ملکه محمدی، فاطمه مدرسی تهرانی(سیمین فردین) اعضای باقیمانده رهبری و اعضای سازمان مخفی و نظامی حزب تحت عنوان مقابله با طرح کودتای نظامی دستگیر شدند. دامنه دستگیری‌ها تا ماه‌های بعد هم ادامه داشت. این در حالی بود که حزب توده پیش از آن با سپاه پاسداران، کمیته‌های انقلاب اسلامی و دادگاه انقلاب ارتش در شناسایی و به تور انداختن «کودتاچیان» و قبل از آن علیه سایر سازمان‌ها چپ، همکاری کرده بود و شکست و دستگیری آن‌ها را به مقامات سیاسی و مذهبی کشور تبریک و شادباش می‌گفت.

در نتیجه دستگیری گسترده اعضای حزب توده با استقبال آقای خمینی و رهبران نظام به ویژه کسانی که حزب توده از آن‌ها به عنوان «پیروان راستین خط امام» یاد می‌کرد مواجه شد که پیام‌های تبریکی در این زمینه منتشر کردند.

روز ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۲ اعترافات تلویزیونی کیانوری و به‌آذین که تحت شکنجه اخذ شده بود از تلویزیون پخش شد. گفته می‌شود که خمینی طی دستوری تاکید کرده بود که حتماً این اعترافات یک شب قبل از «روز کارگر» پخش شود تا تاثیر بیش‌تری داشته باشد. ۶ روز بعد، احسان طبری ایدئوگ حزب در حالی که کم‌تر از ده روز از دستگیری‌اش می‌گذشت در تلویزیون ادعا کرد که در اثر مطالعه کتاب‌های علامه طباطبایی و مرتضی مطهری به اسلام روی آورده است.

در شهریور ۶۲، نورالدین کیانوری دبیرکل حزب توده، فرج‌الله میزانی مسئول کل تشکیلات، منوچهر بهزادی مسئول روزنامه مردم و عضو هیئت سیاسی و هیئت دبیران، رضا شلتوکی عضو هیأت سیاسی و هیأت دبیران، حسین جودت عضو هیأت سیاسی و کمیته مرکزی، عباس حجری مسئول کمیته ایالتی تهران، انوشیروان ابراهیمی مسئول آذربایجان، علی گلاویز مسئول کردستان، محمدمهدی پرتوی مسئول سازمان مخفی، احمدعلی رصدی عضو کمیسیون بازرسی، مهدی کیهان مسئول شعبه کارگری، آصف رزم‌دیده عضو کمیته مرکزی، گایگ آوانسیان مسئول تدارکات، محمد پورهرمزبان مسئول انتشارات، فریدون فم تفرشی مسئول تشکیلات تهران، شاهرخ جهانگیری از مسئولان سازمان نظامی و

غلامحسن قائم‌پناه عضو کمیته مرکزی تحت شدیدترین شکنجه‌ها مجبور به شرکت در میزگردی شدند که اداره آن به عهده عمویی مسئول روابط عمومی حزب بود.

میزگرد مزبور آماده سازی افکار عمومی داخلی و خارجی برای محاکمه شبه علنی شبکه مخفی و نظامی حزب توده محسوب می شد. رویکرد اعضای حزب توده پس از پشت سر گذاشتن دوران بازجویی و شکنجه و دادگاه در برخورد با حکومت یکسان نبود. کما این که برخورد اعضای رهبری حزب هم یکسان نبود و می‌شد آن‌ها را به ۴ دسته تقسیم کرد.

بخشی از رهبری حزب توده مثل کیانوری، جوانشیر، جودت، بهزادی، گلاویژ، کیهان، قائم‌پناه و... در بخش فرهنگی زندان و یا در بند و سلول‌های خود در ترجمه متون و کارهای تحقیقاتی مشارکت می‌کردند. در همین دوران جوانشیر با تهیه جزواتی به آموزش «کاپیتال» به طلاب حوزه علمیه قم می‌پرداخت و کیانوری با وجود آن که از مارکسیسم و حزب توده دفاع می‌کرد با این حال گاه از زندانیان می‌خواست که با نوشتن انترجارنامه از زندان آزاد شوند یا با نوشتن نامه سرگشاده مواضع حزب توده علیه رژیم را به نقد می‌کشید.

دسته دوم کم و بیش سیاست و خط مشی حزب در قبال جمهوری اسلامی در دوران فعالیت آزاد را قبول داشتند اما حاضر به همکاری در بخش فرهنگی و ترجمه نبودند. عمویی، حجر، باقرزاده، ذوالقدر که در دوران پهلوی نیز ۲۵ سال زندان را متحمل شده بودند به این نگاه گرایش داشتند.

دسته سوم به‌طور کلی مخالف جمهوری اسلامی بودند و به تعبیری به براندازی اعتقاد داشتند. از جمله این افراد می‌توان از امیر نیک آئین، رفعت محمدزاده، محمد پورهرمان، کیومرث زرشناس و سعید آذرنگ نام برد.

دسته چهارمی هم متهم هستند که ضمن شرکت در فعالیت‌های فرهنگی، در کارهای اطلاعاتی و تهیه کیفرخواست برای سایر توده‌ای‌ها نیز شرکت می‌کردند.

از آبان سال ۶۶ به پیشنهاد بخشی از اعضای رهبری حزب توده، میزگردی از رهبران سازمان‌های چپ در حسینیه اوین در ۲۷ جلسه ۳ ساعته برگزار شد. ۱۶ جلسه به حزب توده و ۱۱ جلسه به دیگران سازمان‌های سیاسی چپ اختصاص داشت. طبری، کیانوری، جوانشیر، جودت، بهزادی، گلاویژه، قائم‌پناه، کیهان، مهدی و هادی پرتوی، معزز، عباس خرسند و... در این میزگرد شرکت داشتند. برخلاف میزگردی که در سال ۶۲ تشکیل شده بود این بار افرادی چون عمویی، حجر، محمدزاده، پورهرمان و... حاضر به شرکت در میزگرد نشدند.

مسئولان امنیتی نیز با توجه به دیدگاه‌های مختلف بین رهبری حزب توده، آن‌ها را در بندهای مختلف نگهداری می‌کردند.

پس از کشتار مجاهدین در مرداد و شهریور ۶۷ مقامات قضایی جمهوری اسلامی به قتل‌عام زندانیان سیاسی چپ و به ویژه رهبران حزب توده و اعضا و کادرهای فداییان اکثریت و کنگره ۱۶ آذر (جناح کشتگر) پرداختند. در سال‌های ۶۴ تا ۶۷ به خاطر فشارهای آیت‌الله منتظری و جنگی که نیاز به حمایت اتحاد شوروی در آن احساس می‌شد، مقامات جمهوری اسلامی از اعدام آن‌ها خودداری کرده بودند.

اجرای حکم اعدام کیومرث زرشناس دبیر سازمان جوانان حزب توده و سعید آذرنگ عضو مشاور کمیته مرکزی حزب توده و فرامرز صوفی عضو سازمان فداییان اکثریت بلافاصله پس از پذیرش قطع‌نامه ۵۹۸ و پایان جنگ، نشان‌دهنده تغییر نگاه مقامات قضایی، امنیتی و سیاسی بود. با این حال به منظور راضی نگاه داشتن اتحاد شوروی از اعدام چند چهره شاخص حزب توده خودداری کردند که با بهانه مقامات قضایی برای کشتار زندانیان چپ نمی‌خواند.

کیانوری، رهبر حزب، طبری سمبل ایدئولوژیک حزب، عمویی چهره کاریزماتیک حزب، مهدی پرتوی مسئول شبکه مخفی و نظامی حزب و به آذین چهره ادبی حزب و کانون نویسندگان را به دادگاه نبردند. بایستی توجه داشت که کیانوری نوه شیخ فضل‌الله نوری و احسان طبری فرزند فخرالعارفین و نوه‌ی آقا شیخ علی اکبر مجتهد طبری ساروی بیش از هر کس مشمول حکم «مرتد فطری» می‌شدند.

پایان کار سازمان پیکار

در درون سازمان از اوایل سال ۱۳۶۰ اختلافاتی به وجود آمده بود. مضمون این اختلافات در ارتباط با تغییر در توازن قوای حاکمیت و انعکاس آن در میان نیروهای سیاسی بود. پیکار تحت تاثیر تاکتیکی که سازمان منافقین در این دوره اتخاذ کرد، یعنی سمت‌گیری هرچه عیان‌تر به سوی لیبرال‌ها به سرکردگی بنی‌صدر و مبارزه یک‌جانبه با حزب جمهوری اسلامی و طرفداران آن، شعار استراتژیکی گذشته خود را تغییر داد. این سمت‌گیری جدید در بیانیه‌ای که به «بیانیه ۱۱۰» شهرت یافت و در نشریه پیکار به تاریخ ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ منتشر شد، آشکار گردید.

مضمون بیانیه این بود که بایستی نوک پیکان مبارزه را به سوی حزب جمهوری اسلامی گرفت و پس از این بایستی تنها با یکی از جناح‌های حاکم به مبارزه پرداخت. به این ترتیب، لیبرال‌ها از کانون توجه سازمان به عنوان دشمن اصلی خارج شدند. بیانیه این طور وانمود می‌کند که گویا لیبرال‌ها دیگر هیچ گونه نقشی در کل رژیم جمهوری اسلامی ندارند، لذا بیانیه عملاً به تطهیر و برائت لیبرال‌ها پرداخته است. به عبارتی تأکید صرف بر روی حزب جمهوری اسلامی به عنوان نیروی هدایتگر جمهوری اسلامی و تمرکز تعرض خود بر روی آن و خارج ساختن لیبرال‌ها از زیر تیغ حمله، به معنی آن است که سازمان پیکار به موضع لیبرالی سازمان مجاهدین در غلطیده و از این رو، این موضع‌گیری جدید، یک موضع‌گیری تمام‌عیار لیبرالی است.

با انتشار این بیانیه سازمان از درون دچار چند دستگی شد و بسیاری از اعضا با آن به مخالفت پرداختند. از نظر منتقدین، بیانیه ۱۱۰ تمام نظریات پایه‌ای سازمان را زیر سؤال می‌برد و با برخورد اپورتونیستی و رویزیونیستی، شعار استراتژیک قبلی یعنی «علیه حزب جمهوری، علیه لیبرال‌ها، زنده باد پیکار توده‌ها» را مورد نقض قرار داده و لیبرال‌ها را از لبه تیز حمله خارج می‌کرد. از نظر این گروه از منتقدین، بیانیه عملاً رفرم را بر انقلاب ترجیح می‌داد.^۲

در این شرایط دستگیری‌ها از سوی سپاه پاسداران نیز افزایش یافت که مهم‌ترین آن در تابستان ۱۳۶۰ و ضربه آخر نیز در زمستان همان سال به وقوع پیوست. در ۲۱ تیرماه ۱۳۶۰ طی یک برنامه تنظیم شده از سوی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، تعداد قابل توجهی از حوزه‌ها و ارگان‌های مرکزی سازمان و به ویژه بخش‌های تدارکات، چاپ جعل الکترونیک، مورد ضربه قرار گرفت و تعداد نسبتاً زیادی از اعضا و هواداران و به خصوص دستگاه‌های چاپ سه ورقی، یک ورقی و نیم ورقی و تقریباً کلیه سلاح‌های موجود در انبارهای تهران که بیش از ۱۰۰ قبضه تفنگ خودکار یکی از اقلام آن بود، به دست سپاه افتاد. وسعت این ضربه چه به لحاظ نیروی انسانی و چه به لحاظ امکانات مادی، فعالیت سازمان را از جهات مختلف تحت تأثیر قرار داد، به طوری که عملاً هیچ گاه امکان ترمیم این ضربه فراهم نگردید و سازمان به لحاظ تدارکاتی و چاپ انتشارات، شدیداً در مضیقه قرار گرفت. بسیاری از افراد به دلیل تخلیه خانه مسکونی خود تا مدت‌ها سرگردان بودند و مرکزیت سازمان تا مدتی به دلیل نداشتن محل امن مناسب، قادر به تشکیل جلسه نشد و افراد مرکزی به طور منفرد یا دوتایی زندگی می‌کردند.^۳

پس از گذشت ده روز، بالاخره مرکزیت جلسه خود را تشکیل داد و به بررسی و دلایل ضربه و عوارض آن پرداخت و قرار شد این مسئله را کمیته امنیتی دنبال نموده و در این مورد گزارشی به سازمان ارائه دهد. این گزارش ضمن شرح ضربه و خسارات وارده، گزارش می‌داد که این ضربه ناشی از تعقیب و مراقبت وسیع و چند ماهه از سوی مامورین امنیتی جمهوری اسلامی بوده است و در واقع باید گفت بخش مهمی از سازمان کاملاً در تور پلیس قرار داشته، بدون آن که کمیته امنیتی مرکزی و تهران و هیچ حوزه و ارگان دیگری از وجود آن اطلاع پیدا کرده باشد.

در واقع اضمحلال سازمان را می‌توان هم در اختلافات ایدئولوژیک درونی به عنوان عامل درونی و هم از ضربات حکومت به عنوان یک عامل بیرونی جستجو کرد که عامل درونی از نظر تقدم و اهمیت، بسیار در سرنوشت سازمان تعیین کننده بود. سازمان و افراد و گرایش‌های مختلف موجود در آن، در مورد بحران و ماهیت آن معتقد بودند که این بحران ماهیت ایدئولوژیکی دارد. سازمان عامل اصلی بحران را رویزیونیسم و به اصطلاح انحراف از مارکسیسم و اصول آن می‌دانست. قرار بر این بود که در جلسه بعدی مرکزیت درباره این مسئله تصمیم نهایی اتخاذ شود. هنوز جلسه موعود تشکیل نشده بود که در بهمن ۱۳۶۰، اکثریت اعضای مرکزی و عده‌ای از مسئولان، اعضا و هواداران سازمان دستگیر شدند.

با اقدامات پاسداران سپاه تهران، مخفیگاه کادر رهبری سازمان پیکار همراه ۲۹ خانه تیمی در تهران کشف شد و به تصرف پاسداران درآمد. با کشف این خانه‌های تیمی رهبران کادر مرکزی و بیش از چهل تن از اعضای فعال شاخه‌های سیاسی - نظامی این گروه توسط پاسداران دستگیر شدند. در همین رابطه چندین انبار بزرگ اسلحه و مهمات و وسایل مخابراتی و چاپی متعلق به سازمان پیکار کشف و ضبط شد.

طی این ضربه، علیرضا سپاسی آشتیانی رهبر سازمان، حسین احمدی روحانی مغز متفکر سازمان و مسعود جیگاره‌ای مسئول و مغز تشکیلاتی گروه دستگیر شدند. به جز افراد فوق بیش از چهل تن از کادرها، مسئولین و اعضای سازمان دستگیر شدند که اسامی تعدادی از آن‌ها به شرح زیر است: احمدعلی روحانی (با نام‌های مستعار ناصر و حسن)، بهجت مهرآبادی (با نام تشکیلاتی اعظم)، منیره هدایی (با نام سازمانی سودابه)، زهرا سلیم (با نام سازمانی پری)، قاسم عابدینی (با نام‌های مستعار اکبر، کاوه و مجتبی)، مهری حیدرزاده (با نام‌های سازمانی زهره و گلی)، اصغر اکبرنژاد عشاق (با نام‌های مستعار منوچهر و مسعود)، ادنا صامت (با نام‌های سازمانی زهره و طاهره)، مسعود محمدی (با نام تشکیلاتی فیروز)، فریدون اعظمی (با نام مستعار امیر).^۴

با این دستگیری‌ها، بحرانی که از هر جهت عمق و شدت لازم را یافته بود، باز هم به شکلی بارزتر و همه‌جانبه‌تر سراپای باقی‌مانده تشکیلات را فراگرفت و با گذشت زمان و به تدریج، سازمان را از درون متلاشی ساخت و برای همیشه به فعالیت‌هایش در ایران خاتمه داد.

منابع:

- ۱- حق شناس، همان، ص ۶۵۵
- ۲- همان، ص ۶۵۹
- ۳- احمدی روحانی، همان، ص ۲۶۳.
- ۴- روزنامه اطلاعات، «رهبران و اعضای مرکزی پیکار دستگیر شدند»، شماره ۱۶۶۵۰، شنبه ۲۴ بهمن ۱۳۶۰، ص



از ۱۷ ساله تا ۵۷ ساله؛ اعدام دسته‌جمعی زنان بهائی در خرداد ۱۳۶۲

به دار آویخته‌شدن این زنان تنها مورد اعدام دسته‌جمعی زنان بهائی و در عین حال آخرین مورد از اعدام زنان بهائی در دوران حکومت جمهوری اسلامی محسوب می‌شود.

در پاییز ۱۳۶۱ حدود یکصد زن و مرد بهائی در شیراز بازداشت شدند؛ بازداشت گسترده و کم‌سابقه‌ای که سرانجام به اعدام تعدادی از این شهروندان از جمله اعدام دسته‌جمعی ۱۰ زن در ۲۸ خرداد سال بعد در میدان چوگان شهر شیراز انجامید.

به دار آویخته‌شدن این زنان تنها مورد اعدام دسته‌جمعی زنان بهائی و در عین حال آخرین مورد از اعدام زنان بهائی در دوران حکومت جمهوری اسلامی محسوب می‌شود.

جوان‌ترین این زنان مونا محمودنژاد بود که ۱۷ سال داشت و مسن‌ترین آن‌ها عزت جانمی ۵۷ ساله بود که همراه با دخترش در آن روز اعدام شد. فعالیت آن‌ها در زمینه مسائل اداری دیانت بهائی نیز متفاوت بود و از عضویت در تشکیلات اصلی اداری بهائیان شهر تا عدم عضویت رسمی را شامل می‌شد.

مقام‌های جمهوری اسلامی، هم‌چنین اتهام این زنان را «آموزش دینی به کودکان خردسال» عنوان کرده بودند.

جوان‌ترین اعدامی، مونا محمودنژاد که در زمان اعدام تنها ۱۷ سال سن داشت، دختری بود که پدرش هم چهار ماه پیش از آن اعدام شده بود. سیمین صابری، ۲۵ ساله و منشی سابق یک شرکت کشاورزی، پیش از بازداشت به‌خاطر اعتقاد به دیانت بهائی از شغل خود اخراج شده بود. اختر ثابت، ۲۵ ساله، پرستار و معلم کودکان بهائی؛ مغازه و خانه خانواده خانم ثابت در آذرماه ۱۳۵۷ به دلیل بهائی‌بودن غارت شده بود. زرین مقیمی، ۲۹ ساله، فارغ‌التحصیل ادبیات انگلیسی و کارمند پتروشیمی مرودشت؛ مادر و پدر او نیز از بهائیان بازداشت‌شده شیراز بودند. مهشید نیرومند، ۲۸ ساله، فارغ‌التحصیل فیزیک دانشگاه شیراز؛ خانم نیرومند با سه زبان انگلیسی، آلمانی و فرانسه آشنا بود و تربیت کودکان بهائی را بر عهده داشت.

شیرین دالوند، ۲۶ ساله، فارغ‌التحصیل جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز؛ با این‌که خانواده خانم دالوند به انگلستان مهاجرت کرده بودند، او تصمیم گرفته بود در ایران بماند. او در زمان بازداشت با مادر بزرگش زندگی می‌کرد.

رؤیا اشراقی، ۲۳ ساله، دانشجوی رشته دامپزشکی دانشگاه شیراز؛ او پس از انقلاب از دانشگاه اخراج شده بود.

عزت جانمی، ۵۷ ساله؛ او مادر رؤیا اشراقی، دیگر زن اعدامی است. همسر خانم جانمی و پدر رؤیا اشراقی، عنایت‌الله اشراقی، هم دو روز پیش از اعدام آن‌ها با پنج مرد بهائی دیگر اعدام شده بود.

نصرت غفرانی، ۴۶ ساله، عضو محفل روحانی بهائیان شیراز؛ پسر او، بهرام یلدائی، دو روز پیش از آن اعدام شده بود. طاهره ارجمندی، ۳۰ ساله، پرستار؛ او پیش از بازداشت به دلیل اعتقاد به دیانت بهائی از کار اخراج شده بود. همسر خانم ارجمندی، جمشید سیاوشی، نیز همزمان با عنایت‌الله اشراقی و بهرام یلدائی اعدام شده بود.

سوسیالیسم و کمونیسم در دیدگاه حزب کمونیست ایران

در سال‌های نخست تشکیل حزب کمونیست ایران، بحث‌های اصلی رجعت مستقیم به تزاها و تئوری‌ها و فلسفه سیاسی خود «مارکس» بود نه به دولت‌ها و یا کسانی که خود را مدافع مارکس معرفی می‌کردند و می‌کنند. حزب کمونیست نوپا در این راستا، مدارس حزبی تشکیل داد و سیمناهای مهم تاریخی نیز برگزار کرد به خصوص «نقد مسئله شوروی» و یا نقد مائوئیسم و احزاب و سازمان‌هایی هم‌چون حزب توده و فدائیان اکثریت و

...

این حزب سوسیالیسم و کمونیسم را نه به مثابه حاکمیت و قدرت دولتی، بلکه ابزار تولید و ثروت‌های عمومی در خدمت منافع مشترک جامعه به کار گرفته شود، با خلق ید از طبقه سرمایه‌دار، موقعیت اقتصادی و اجتماعی ممتاز آنان را سلب گردد و همه شهروندان به مردم آزاد و برابر و مرفه جامعه بدل کند. بنابراین هدف سوسیالیسم، نه تنها کسب سود و قدرت، بلکه تامین نیازهای جامعه است. سوسیالیسمی که زند و مرد برابر است؛ زیست و زندگی و تحصیل کودکان تا ۱۸ سالگی رایگان است، زندانی سیاسی و اعدام وجود ندارد و همگان از آزادی اندیشه و اعتراض و اعتصاب و برپایی تشکل‌های دلخواه خود برخوردارند؛ و به‌طور کلی جای دیکتاتوری سرمایه و حتی روش‌های بوروکراتیک و لیبرالی، بر برنامه‌ریزی همگانی، عقلانی، دموکراتیک مستقیم و مبتنی بر مشارکت و تصمیم‌گیری آگاهانه و آزادانه مردم از طریق انواع و اقسام تشکل‌ها و جمعیت‌ها و اتحادیه‌ها و شوراها استوار است.

سوسیالیسم و کمونیسم شعار نیستند و یا نتیجه عملکردهای دولت‌هایی که تاکنون به نام سوسیالیسم فعالیت داشتند و دارند نیستند. نتیجه طبیعی و روشن فلسفه سیاسی مارکس و انگلس و انترناسیونال اول و دوم هستند. دولت‌هایی که بعد از انحلال انترناسیونال اول از جمله پس از پایان جنگ جهانی اول به قدرت رسیدند و یا چین به اصلاح «کمونیست»، فقط اسم آن را از مارکس و انگلس به ارث بردند و نه اهداف انسانی آن‌ها که در سمت انسان‌های آزاد و در سمت دیگر طبیعت سالم قرار دارند.

اهداف شفاف و روشن مارکس و انگلس، این بود که کودک کار وجود نداشته باشد؛ زن و مرد در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، امنیتی و غیره برابر باشند؛ زندانی سیاسی و اعدام وجود نداشته باشد، آزادی بیان و اندیشه برقرار باشد؛ نهایتاً به‌جای نظام مبتنی بر اجبر کردن اکثریت جامعه توسط اقلیتی که ابزار تولید و معیشت را در انحصار دارند، کار همگانی، مشارکت جمعی و برخورداری برابر همگان را طلب می‌کردند. آن‌ها، می‌خواستند استثمار انسان به دست انسان پایان یابد، زندگی شایسته برای همه و بدون در نظر گرفتن ملیت، مذهب، رنگ پوست و مذهب، تضمین شود و بازنشستگان، زندگی ساینده انسانی داشته باشند و کودکان و سالمندان و بیماران، همواره تحت مراقبت و حمایت و احترام قرار گیرند.

شرایط کنونی حزب کمونیست و جامعه ایران

تاسیس حزب کمونیست ایران در روز یازدهم شهریور ۱۳۶۲، گام مهمی بود که طبقه کارگر بتواند مسیر مبارزه طبقاتی خود را با قدرت بیماید و از طبقه‌ای استثمارشده و محروم با متحدان واقعی خود، طبقه‌ای آزاد باشد و جامعه ایران را از این همه ستم و سرکوب، استثمار و فقر، رهایی سازد. امروز سالگرد تاسیس حزب کمونیست ایران را در شرایطی گرامی می‌داریم که جامعه ما از جنگ ویرانگری بیرون آمده و مردم ایران در حال «نه جنگ و نه صلح»، در نگرانی عمیقی به‌سر می‌برد. جامعه در باتلاق بحران‌ها گیر کرده است. سرکوب و اعدام تشدید یافته است. تا حدودی دست جمهوری اسلامی از بسیاری از دخالت‌های منطقه‌ای که سال‌ها منبع قدرت و نفوذش محسوب می‌شد، کمی کوتاه شده است.

تحریم‌های چندجانبه بین‌المللی و تحریم‌های جدید آمریکا، ناکارآمدی، فساد گسترده، باندهای مافیایی وابسته به حکومت در داخل و خارج از ایران، هزینه‌های سرسام‌آور نظامی و دخالت‌های منطقه‌ای اقتصاد ایران را به ورطه نابودی کشانده است. بیکارسازی‌های بی‌سابقه، نرخ تورم سرسام‌آور، سقوط ارزش پول ملی، بیکاری گسترده، گرانی بی‌امان، پایین بودن سطح دستمزدها، کمبود آب و برق، تخریب محیط زیست و نابودی منابع طبیعی، زیست و زندگی اکثریت مردم ایران را به کابوس بدل کرده است.

۴۷ سال تبلیغات ارتجاعی و ترویج خرافات با صرف میلیاردها دلار نه تنها اهداف ایدئولوژیک و سیاسی رژیم را محقق نکرده، بلکه موجب رویگردانی هرچه بیشتر مردم، به‌ویژه نسل جوان، از باورهای مذهبی شده است. اسلام سیاسی در قدرت شکست خورده و برای همیشه از صحنه سیاسی ایران رخت بر بسته است.

متأسفانه در دهه‌های اخیر، حزب کمونیست ایران دچار انشعاباتی شده است با این وجود، حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن «کومه‌له»، همچنان آزادی و برابری انسان‌ها را در مرکز اهداف و برنامه‌های خود قرار داده، برای برپایی حکومت شورایی و تحقق آزادی و سوسیالیسم از طریق سازماندهی مبارزات انقلابی کارگران و جنبش‌های متحد این طبقه، تلاش می‌کند.

در جنگ‌های ۱۲ روزه سال گذشته و ۳۹ روزه امسال ارتش‌های ایالات متحده آمریکا و اسرائیل به ایران، با صدای بلند به مخالفت با جنگ برخاسته و در مقابل بر مبارزه مستقل طبقه کارگر و همه آزادی‌خواهان ایران بر علیه جمهوری اسلامی و سرنگونی این حکومت تبه‌کار بدون دخالت خارجی با قدرت مردم تأکید می‌ورزد.

نتیجه‌گیری

در ۴۷ سال گذشته، بخش‌های مختلف جنبش کارگری ایران، اعم از معلمان، پرستاران، بیکاران، بازنشستگان، هم‌چنین جیش زنان، جنبش دانشجویان و جوانان، جنبش محیط زیست، جنبش انقلابی مردم کردستان و دیگر جنبش‌های اعتراضی، همواره در راه رهایی و برابری مبارزه کرده‌اند و تاکنون نیز در این راه بهای سنگینی پرداخته‌اند. ده‌ها هزار نفر اعدام شده‌اند و صدها هزار نفر به زندان‌ها افکنده شدند و هزاران نفر در اعتراضات خیابانی جان باختند. شکش نیست که این جنبش‌ها، نیروی عظیم و پایان‌ناپذیر انقلاب آینده ایران هستند. حمایت از گسترش و تداوم این جنبش‌ها، هماهنگی در شعارها، هم‌زمانی در اقدامات، انتخاب تاکتیک‌های هوشمندانه و کم‌هزینه، حفظ وحدت و در عین حال سازمان‌یابی، از وظایف مهم نه تنها حزب کمونیست ایران و سایر احزاب سوسیالیست و چپ و آزادی‌خواه، بلکه وظیفه همه هنرمندان و روشنفکران و تحلیل‌گرانی است که گرایش سوسیالیستی، آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه دارند.

تجربه تمام انقلابات تاریخی نشان می‌دهد که تحقق این اهداف تنها با نیروی آگاهی و همبستگی طبقه کارگر و متحدان واقعی آن و هم‌چنین احزاب و سازمان‌های سوسیالیست و کمونیست و آزادی‌خواه و همراه با نسل جوان ممکن است. سوسیالیسم علمی روزآمد، انترناسیونالیستی، روشن‌بین، دارای برنامه، استراتژی و سیاست‌های روشن است که جامعه را از بزنگاه‌های تاریخی پیروزمندانه عبور دهد و به سوی پیروزی نهایی رهنمون کند. حزب کمونیست ایران، با وجود خطرات مختلفی که سازمان کردستان آن «کومه‌له» را در اقلیم کردستان عراق تهدید می‌کند به سهم خود آماده است با درس‌گیری از فراز و فرودهای گذشته، همه توان خود را صادقانه در تقویت جنبش کارگری و آزادی‌خواهی جامعه کردستان و سراسر ایران قرار داده است و در این راستا، منافع جز مصالح طبقه کارگر و مردم کارگر و ستم‌دیده و آگاه را برسمیت نمی‌شناسد. از جمله تلویزیون حزب کمونیست ایران، با خلوص نیست و بدون چشم‌داشت و بی‌وقفه و پیگیر، اوضاع عمومی طبقه و مردم ایران را نه تنها به‌عنوان خبر و تحلیل مطرح می‌کند، نه تنها سعی ندارد از بالای سر فعالین کارگری و خودستایی حرکت کند؛ بلکه مسیر اصولی و اصلی راه مبارزه طبقاتی را به آن‌ها پیشنهاد می‌دهد.

سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها در عصر کنونی مدرنیسم ظاهری سرمایه‌داری و رشد تکنولوژی، اهداف و نظریات خود را روشن‌تر می‌کنند. به راه خود در خدمت تأمین نیازهای مادی و معنوی انسان و سعادت او، جدی‌تر و پیگیرتر ادامه می‌دهند. چرا که در جامعه سوسیالیستی، امکان واقعی آموزش و کار دلخواه و داوطلبانه برای همه مردم فراهم می‌گردد. جامعه‌ای بنا می‌شود که در آن، صرفاً دغدغه معیشت روزانه زندگی انسان را به قهقرا نمی‌برد و اصل «از هر کس به اندازه توانش، و هر کس به اندازه نیازش» حاکم شود!

یاد همه جان‌باختگان راه آزادی و سوسیالیسم گرامی باد!

دوشنبه نهم شهریور ۱۴۰۵- سی و یکم اوت ۲۰۲۶